

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیر و تشکر

سپاس و ستایش مر خدای را جلّ و جلاله که آثار قدرت او بر چهره‌ی روز روشن، تابان است و انوار حکمت او در دل شب تار، درفشان. آفریدگاری که خویشتن را به ما شناساند و درهای علم را بر ما گشود و عمری و فرصتی عطا فرمود تا به وسیله‌ی آن، بنده‌ی ضعیف خویش را در طریق علم و معرفت بیازماید.

به پاس‌داشت این مروارید گران‌قدر دریای معرفت که «مَنْ لَمْ يَشْكُرْ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرْ الْخَالِقَ» بر عهده‌ی خویش می‌دانم که از دو دردانه‌ی هستی‌ام، پدر و مادر مهربانم، که تا منتهای توان در شکوفایی هستی من رنج‌های بی‌شمار به جان خریدند، سپاس و قدردانی نمایم و هم‌دلی که با واژه‌ی نجیب تلاش آشنایی دارد و تلاش راستین را می‌شناسد و عطر رؤیایی آن را استشمام می‌کند و مرا در راه رسیدن به اهداف عالی یاری می‌رساند. بجاست که از پشتوانه‌های معنوی زندگی‌ام، برادر و خواهران عزیزم، نیز یاد کرده و قدردانی خود را از ایشان ابراز نمایم.

سپاس دیگرم از تمامی معلمان و استادان فاضل و فرزانه‌ای است که در طول دوران تحصیل از محضر گران‌قدر آنان فیض برده و نکته‌ها آموختم. سپاس ویژه‌ام از استاد گران‌قدر و راهنمای فاضلم، جناب آقای دکتر ابراهیم استاجی است، که این رساله مرهون اندیشه و تفکر ایشان است. هم‌چنین از زحمات و راهنمایی‌های مشاور محترم، جناب آقای دکتر ابوالقاسم رحیمی کمال امتنان را دارم و نیز از استاد فرزانه جناب آقای دکتر علی تسنیمی که زحمت داوری این پژوهش را به عهده گرفتند کمال تشکر را دارم.

تقدیم به

پدر و مادرم، دریای بی‌کران فداکاری و عشق که وجودم برایشان همه رنج بود و
وجودشان برایم همه مهر

و به :

همسرم، اسطوره‌ی زندگی‌م، پناه خستگی‌م و امید بودنم.



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

فرم چکیده‌ی پایان نامه‌ی دوره‌ی تحصیلات تکمیلی

دفتر مدیریت تحصیلات تکمیلی

نام خانوادگی دانشجو: جعفرپور	نام: نرجس	شماره دانشجویی: ۸۹۱۳۳۲۱۱۲۹
استاد راهنما: دکتر ابراهیم استاجی	استاد مشاور: دکتر ابوالقاسم رحیمی	
دانشکده: ادبیات و علوم انسانی	رشته‌ی: زبان و ادبیات فارسی	گرایش: _____
مقطع: کارشناسی ارشد	تاریخ دفاع: مهرماه ۹۲	تعداد صفحات: ۱۰۹
عنوان پایان‌نامه: بررسی تقابل قدرت و اخلاق در بخش پهلوانی شاهنامه		

چکیده

«اخلاق» و «قدرت» دو مقوله‌ی برجسته و مهم در مناسبات اجتماعی است؛ دو مقوله‌ای که با رشته‌ای محکم به هم ربط یافته‌اند و هم‌چنان ربط می‌یابند. این دو مفهوم در عرصه‌های گوناگون اجتماعی و فرهنگی، خود را نشان می‌دهند. در این میان **شاهنامه‌ی فردوسی** است به زیبایی این دو مقوله را در خود گنجانده است. در تحلیل ساختاری انجام شده بر **شاهنامه**، به تقابل و تضادهایی بر می‌خوریم که داستان را تحت‌الشعاع خود قرار داده و آن را به جهتی فراسوی اندیشه و ذهن خواننده سوق می‌دهد. جذابیت **شاهنامه** به خاطر دریاچه‌های متعددی است که در برابر مردم می‌گشاید، تقابل دو مقوله قدرت و اخلاق یکی از همین دریاچه‌هاست. با نگاهی عمیق بر **شاهنامه** و به ویژه ابیات عبرت‌آموز آن در می‌یابیم که **حکیم ابوالقاسم فردوسی**، استادانه دو موضوع متفاوت قدرت و اخلاق را که بر **شاهنامه** غالب بوده در مقابل یک‌دیگر قرار داده؛ به گونه‌ای که تحرک و هیجان داستان را به اوج خود رسانده و ذهن مخاطب را به کنکاش وادار می‌دارد. این تقابل در بخش پهلوانی نمود ویژه‌ای دارد به طوری که می‌توان با اطمینان، سرنوشت خیر یا شر شخصیت‌های اصلی داستان را در گرو نقش محوری این دو عنصر دانست. با تمهیدی که ذکر گشت و با عنایت به انجام نشدن مقاله یا نوشته‌ای در این اثر بزرگ در رابطه با تقابل این دو عنصر که پیش‌برنده داستان هستند ضرورت پژوهش در این زمینه دو چندان می‌شود. نگارنده بر آن است تا با تکیه بر نظریات قدرت و اخلاق به بررسی این مهم در بخش پهلوانی بپردازد، بنابراین ابتدا به تعریف اخلاق و قدرت و نظریه‌های اخلاقی و قدرت در چارچوب نظریات نظریه پردازان پرداخته و در نهایت، آن نظریات را با داستان پیوند داده و به تبیین آن می‌پردازد و منجر به حصول پاسخی برای این پرسش می‌شود که چرا و در چه شرایطی شخصیت‌های داستان دچار کشمکش ذهنی شده و در نهایت یکی را بر دیگری ترجیح می‌دهند؟ یا این که آیا شرایط و حتی محیط پرورش یافته در این انتخاب دخیل است؟

کلید واژگان: قدرت، اخلاق، **شاهنامه**، فردوسی.

امضای استاد راهنما:

فهرست

صفحه

عنوان

- مقدمه..... ۱
- بیان مسئله و ضرورت پژوهش ۲
- هدف پژوهش..... ۲
- سؤال‌های پژوهش..... ۲
- فرضیه‌های پژوهش..... ۳
- پیشینه‌ی پژوهش..... ۳
- چند نکته..... ۴

- جستار اول: کلیات و بنیادهای پژوهش..... ۵

- گفتار نخست: قدرت..... ۶

- پیش درآمد..... ۶

- ۱-۱-۱ آناتومی قدرت..... ۷

- ۱-۱-۱-۱ هابز..... ۷

- ۱-۱-۱-۲ ماکس وبر..... ۸

- ۱-۱-۳ برتراند راسل..... ۹

- ۱-۱-۴ فوکو..... ۱۱

- ۱-۱-۲ انواع قدرت..... ۱۴

- ۱-۱-۳ شیوه برخورد فرد در مقابل قدرت..... ۱۶

- ۱-۱-۴ منابع قدرت..... ۱۷
- ۱-۱-۵ انگیزه قدرت ۱۹
- گفتار دوم: اخلاق..... ۲۳
- پیش درآمد..... ۲۳
- ۱-۲-۱ اخلاق؛ واژه‌شناسی و مفهوم‌شناسی..... ۲۴
- ۱-۲-۱-۱ لغوی..... ۲۴
- ۱-۲-۲-۱ اصطلاحی از دیدگاه نظریه پردازان مختلف..... ۲۴
- ۲-۲-۱ خاستگاه اخلاق..... ۲۸
- ۳-۲-۱ نسبت اخلاق..... ۲۹
- ۴-۲-۱ نقش تربیت و اخلاق در ساختار شخصیت انسان‌ها ۳۰
- ۵-۲-۱ لزوم وجود اخلاق در جامعه..... ۳۱
- ۶-۲-۱ جایگاه اخلاق و تربیت در اسلام..... ۳۲
- جستار دوم: تقابل قدرت و اخلاق در شاهنامه..... ۳۵
- پیش درآمد..... ۳۶
- ۱-۲ اهمیت خرد در شاهنامه..... ۳۷
- ۲-۲ ضحاک..... ۳۹
- ۳-۲ فریدون..... ۴۶
- ۴-۲ کی کاووس..... ۵۳
- ۵-۲ سهراب..... ۵۸

۶-۲ داستان سیاوش..... ۶۳

۷-۲ کی خسرو..... ۷۴

۸-۲ پادشاهی گشتاسپ..... ۸۶

۹-۲ رستم..... ۹۷

• جستار سوم: نتیجه گیری..... ۱۰۰

• پی نوشت..... ۱۰۴

منابع و مآخذ..... ۱۰۵

شاهنامه‌ی حکیم فردوسی طوسی، شناسنامه‌ی فرهنگ، ملیت و تمدن نژاد آریا در جریان قرن‌های متمادی است. این اثر مدوّن، پیشینه‌ی تطوّر و سیر اندیشه‌ی یک ملت است که شبکه‌ی درهم تنیده‌ای از عناصر را در خود جای داده است و در میان این عناصر، بن‌مایه‌های اخلاق و قدرت که در جای جای داستان‌ها نقشی محوری ایفا می‌کند، به خوبی موجب برجستگی شخصیتی در بعضی از عناصر داستان می‌گردد. داستان‌های بخش پهلوانی شاهنامه نمونه‌ای گویا، در رویارویی و دچار شدن دو بن‌مایه اخلاق و قدرت است. ساختار روایی داستان‌ها به گونه‌ای است که این دو بن‌مایه در جدال با یک‌دیگر گاه پیروز می‌شوند و گاه شکست می‌خورند. در این محور از یک سو کی‌کاووس، ضحاک، گشتاسب، افراسیاب و... در نقطه‌ی اوج قدرت و استبداد رأی هستند و از دگر سو سیاوش، کی‌خسرو و ایرج در جایگاه اعتلای اخلاق قرار دارند؛ اما نقش بینابین رستم را نیز نباید از یاد برد؛ او در عین این که پهلوانی دارای صفات اخلاقی مثبت و قدرت سیاسی است گاهی دچار نقصان اخلاقی می‌شود. علاوه بر شخصیت‌های نام برده شخصیت‌های راهبردی دیگری نیز در این مجموعه وجود دارند؛ هریک از آن‌ها جایگاه خاصی در قدرت و اخلاق دارا هستند که نزع دو عنصر مورد بحث را بیشتر می‌کند و این‌گونه این امکان را برای ما فراهم می‌آورد تا به گوهری هر چند کوچک از دریای بی‌کرانه شاهنامه نزدیک شویم و راه را برای شناخت بهتر و بیشتر شاهنامه و فرهنگ کهن ایرانی هموار کنیم.

ساختار این پژوهش بر سه فصل است. فصل نخست پژوهش، کلیات و بنیان‌های نظری پژوهش؛ پرداختن به موضوع قدرت و اخلاق که نوعی پیروی از نظریات نظریه‌پردازان بزرگ است، که در واقع ما تنها برای بسط معلومات و درک بیشتر موضوع ناگزیر از تعریف و توضیح آن هستیم. در دست داشتن این اطلاعات اولیه در شروع کار به خواننده کمک خواهد کرد تا با ذهنی آگاه نسبت به ماهیت اصلی دو مقوله‌ی قدرت و اخلاق به داستان وارد شود. لازم به ذکر است که فصل اوّل دارای دو گفتار است. آن‌گاه در فصل بعد استنتاج‌هایی که از این دو مقوله می‌شود در مقابل شواهد و

ابیات **شاهنامه** که با آن همگون است آورده خواهد شد. در فصل پایانی نیز به نتیجه‌گیری خواهیم پرداخت.

• بیان مسأله و ضرورت پژوهش

اخلاق و قدرت به عنوان دو مقوله‌ی مهم و کارا در مناسبات اجتماعی است. شاعران بسیاری از این دو مقوله در آثار خود استفاده کرده‌اند. در این میان **فردوسی** با آوردن قدرت و اخلاق و گاهی تقابل این دو مقوله در محتوای **شاهنامه** برارزش آن افزوده است. پسرکشی‌ها، برادرکشی‌ها، کین و کین‌کشی‌ها و کشتارها در **شاهنامه**، نمودهایی برجسته از این گونه تقابل‌ها هستند که در داستان‌هایی چون **فریدون**، **رستم** و **اسفندیار**، **سیاوش** و **رستم** و **سهراب** نمود پیدا می‌کنند.

از آن‌جا که تاکنون در این زمینه پژوهشی صورت نگرفته است جز از چند مورد، که در آن به بررسی هریک از این دو عنصر به صورت مجزاً پرداخته شده است؛ به این ترتیب ضرورت نیاز به انجام چنین پژوهشی بیشتر احساس می‌شود.

• هدف پژوهش

۱. ارائه برداشت شفاف‌تر نسبت به قدرت و اخلاق و نقش راهبردی آن‌ها در **شاهنامه**.
۲. بررسی کشمکش دو عنصر قدرت و اخلاق در شاهنامه بر اساس نظریات قدرت و اخلاق.
۳. بررسی علل و عوامل ایجاد تقابل قدرت و اخلاق در خلال داستان‌ها.

• پرسش‌های پژوهش

۱. آیا می‌توان دو نوع قدرت خیر و شرّ در **شاهنامه** قایل شد؟ یا قدرت پیامدهای هم‌گون دارد؟
۲. آیا تصوّر رابطه‌ی هم‌سو شدن قدرت با پادشاهی و اخلاق با پهلوانی در شاهنامه درست است؟
۳. چرا بعضی از شخصیت‌های **شاهنامه**، قدرت و بعضی اخلاق و عده‌ای هر دو را برگزیده‌اند؟
۴. کدام‌یک از دو بن‌مایه اخلاق و قدرت در **شاهنامه** نمود بیشتری دارد؟

• فرضیه‌ی پژوهش

۱. قدرت یک‌سره، عنصر و بن‌مایه‌ای منفی و شرّ محسوب نمی‌گردد تا بتوان به آسانی درباره‌ی آن حکم داد. این عنصر همواره پیامدی هم‌گون و واحد ندارد؛ چرا که گاه انسان را موجودی سراپا شرّ و اهریمنی می‌گرداند و گاه او را اهورایی می‌کند، در مورد دوّم وجدان انسان صحنه نبرد داد و بیداد می‌گردد و عنصر شخصیتی در کشاکش خیر و شرّ قرار می‌گیرد.
۲. پرداخت شخصیتی رستم در *شاهنامه*، به گونه‌ای است که هم از نظر اخلاق و هم از نظر قدرت بر دیگران برتری دارد، اما با کمی واکاوی و نگاهی مفهومی در *شاهنامه*، متوجّه برخی کاستی‌ها و نقیصه‌های اخلاقی رستم خواهیم شد.
۳. گزینش هریک از مضامین قدرت و اخلاق نمودی از ساختار شخصیتی پهلوانان را نشان می‌دهد، هرچند گاه شرایط محیطی در گزینش هریک از این دو راه بی‌تأثیر نبوده است.
۴. داستان‌ها در *شاهنامه* چنان پیش می‌روند که گاه قدرت جلوه‌گری می‌کند و گاه اخلاق نمودی برجسته می‌یابد، گاه سیاوش نمود برجسته‌ی اخلاق می‌گردد و در مقابل افراسیاب و کاووس که نماد قدرتند قرار می‌گیرد و گاه این دو بن‌مایه آن‌چنان به هم می‌آمیزد که تفکیک آن دو از یک‌دیگر غیرممکن می‌نماید. با این همه در هر داستان به گونه‌ای نمودی از این دو بن‌مایه را می‌توان دید.

• پیشینه پژوهش

پس از کنکاش‌ها و جستجوی نگارنده در سایت‌های معتبر علمی پژوهشی، تاکنون پژوهشی منحصر به موضوع تقابل قدرت و اخلاق در *شاهنامه* انجام نگرفته و توجّهی شایان به آن نشده است که به لحاظ اهمّیت می‌تواند رساله‌ای مستقل باشد، با این همه در زمینه‌ی بررسی قدرت و اخلاق به طور جداگانه، معرفی موارد ذیل سودمند خواهد بود:

۱. رحیمی، مصطفی (۱۳۶۹). *تراژدی قدرت در شاهنامه*. چاپ اول. تهران: نیلوفر.

۲. جوانشیر، ف.م (۱۳۸۰). *حماسه‌ی داد*. چاپ اول. تهران: جامی.

• چند نکته

۱. شیوه‌ی نگارش و تنظیم این پژوهش، به شیوه‌ی معاصر و تا جای ممکن بر بنیاد آیین نگارش و رسم‌الخط جدید استوار شده است.
۲. مبنای کار ما در این پژوهش بر جدانویسی است، تنها در مواردی که جدانویسی نامعمول است و متن را نازیبا می‌سازد، از شیوه‌ی قدیم استفاده کرده‌ایم.
۳. از آن‌جا که این پژوهش به بررسی رابطه‌ی قدرت و اخلاق در بخش پهلوانی شاهنامه می‌پردازد و بخش پهلوانی از قیام کاوه علیه ضحاک آغاز می‌شود، در نتیجه بنده برای جلوگیری از نقص و کاستی به بررسی کامل داستان ضحاک نیز پرداخته‌ام.
۵. بنیاد این پایان‌نامه در جستار دوم که به تبیین مباحث مربوط پرداخته است، نمود می‌یابد.
۶. این پژوهش دارای پی‌نوشت است که در آن توضیحات چند اصطلاح آورده شده است. لازم به ذکر است که شماره‌ی ارجاع به پی‌نوشت در داخل [] آمده است.

فصل نخست

کلیات و بنیاد های نظری پژوهش

گفتار نخست

قدرت

پیش درآمد

هرجا و در هر موقعیتی که «قدرت»^۱ به کار برده می‌شود، خواننده یا شنونده تصور می‌کند که معنای آن را به طور کامل می‌داند؛ اما با وجود تمام این سادگی ظاهری، قدرت دارای ماهیتی بسیار پیچیده است و زمانی که بر آن شویم تا به بررسی عمیق آن پردازیم، نخستین سؤالی که در ذهن نقش می‌بندد آن است که قدرت چیست؟

تعریف قدرت بحث‌های تقریباً بی‌پایان و دنباله‌داری را دامن زده است. هریک از نظریه‌پردازان تعریف متفاوتی از قدرت ارائه داده و سعی در تحلیل و تثبیت آن در میان دیگران داشته‌اند. اصطلاح قدرت چه در بیان عامه و چه در بیان علمی به معانی گوناگونی به کار می‌رود، به طوری که برداشت‌های متفاوتی از آن می‌شود. فلاسفه و متفکران سیاسی که در این قلمرو اندیشه کرده‌اند بسیار متعدّدند. آن‌ها در مسیر تاریخ، ابعاد مختلف قدرت را از دیدگاه‌های گوناگون بررسی و تحلیل کرده و نظریه‌های فراوانی نیز از خود به یادگار گذاشته‌اند. مفیدترین اقدام برای درک این پژوهش، با توجه به بیگانه بودن علم سیاست برای ادب‌پژوهان، روشن کردن و توضیح و تفسیر مفاهیم قدرت است؛ بنابراین ما در این جا تعدادی از آراء چند نظریه‌پرداز سیاسی قدرت را جهت درک بیشتر پژوهش نقل می‌کنیم.

۱. power

۱-۱-۱ آناتومی قدرت

۱-۱-۱-۱ هابز^۱

توماس هابز (۱۵۸۸-۱۶۷۹م.)، نظریه‌پرداز انگلیسی در قرن هفدهم از معروف‌ترین نظریه‌پردازان و فیلسوفان سیاسی برجسته‌ی اوایل دوره مدرن در خصوص قدرت است.

هابز در خصوص قدرت این طور می‌نماید که همه‌ی انسان‌ها صاحب میلی دائمی و بی‌امان به قدرت هستند که تنها با مرگ فرو می‌نشیند. مسأله آن نیست که هر فرد توسط میل سیری‌ناپذیر قدرت به حرکت در می‌آید بلکه مسأله به یک نوع تلقین و تجربه‌ی اولیّه و ابتدایی باز می‌گردد: شخص بدون کسب و تحصیل قدرت بیشتر نمی‌تواند قدرت و وسایل زندگی بهتری را که در حال حاضر دارد، تضمین کند. از این رو وی می‌گوید، تنها راه ممانعت از جنگ دائمی «همه علیه همه» آن است که مردم قدرت مشترکی را برپا سازند که بزرگ‌تر از خودشان باشد (ر.ک: هیندس، ۱۳۸۰: ۴۳).

هابز با تعریف دقیق قدرت آن را برای قانونی و مشروع کردن جامعه سیاسی و حفظ نظم اخلاقی، اصطلاحی کلیدی برمی‌شمارد. به گفته‌ی او پرتوان‌ترین قدرت‌های انسانی، قدرتی است که مرکب از قدرت‌های بیشتر آدمیان باشد و بر اساس توافق در دست شخص طبیعی یا مدنی واحدی قرار بگیرد، که بنا بر اراده‌ی خود، حقّ به کار گرفتن همه‌ی قدرت ایشان را دارا باشد (ر.ک: وکیلی، ۱۳۸۹: ۷۱).

چنان‌که از این نقل قول‌ها برمی‌آید، نگاه هابز به قدرت نگاهی است که به منظور تضمین صلح و دفاع مشترک همه‌ی مردم جامعه از سوی دارندگان قدرت باید بر آنان اعمال شود و در آن به مفاهیمی مثل زور و سرکوب اشاره نشده است؛ وی، قدرت را هم‌چون وسیله‌ای برای دست‌یابی به امری مطلوب تعریف می‌کند و در عین حال بر مرکزیت پادشاه در اعمال قدرت نظر دارد.

هم‌چنین او می‌گوید قدرت حاکم توسط پیمان، بین کسانی ایجاد می‌شود که به وسیله‌ی قدرت، تبعه شدن را می‌پذیرند. با وجود این که اتباع به وسیله‌ی پیمان نسبت به حاکم تعهداتی را

۱. Thomas Hobbes

متحمل می‌شوند، اما حاکم به تناسب، تعهداتی را نسبت به اتباعش برعهده نمی‌گیرد. خصوصاً آن‌که حاکم به هیچ وجه توسط دغدغه‌های اخلاقی اتباعش محدود نمی‌شود. اتباع ممکن است بر اساس دلایل اخلاقی یا دیگر دلایل با اعمال حاکم مخالف باشند، اما چنین مخالفتی به آن‌ها حقی را برای دریغ کردن وفاداری‌شان یا جابه‌جا کردن یک حاکم با حاکم دیگر نمی‌دهد، او تلاش کرد که قدرت را بر پایانه‌ای اخلاقی بنا کند و به این وسیله قدرت را بر ستون اخلاق بنا ساخت (ر.ک: آر کنگ، ۱۳۷۹: ۱۱ و هیندس، ۱۳۸۰: ۵۶)

نظریه‌ی **هابز** اندکی آمرانه و به سود پادشاه است. مردم با پادشاه عهدی می‌بندند که سود یک طرفه به نفع پادشاه حاصل می‌شود بنابراین در نظریه‌ی وی در مورد هیئت حاکم جایی برای این وجود ندارد که در هر حالی افراد مشروعیت حکومتی را که تابع آن هستند زیر سؤال ببرند.

۱-۱-۲-۱ ماکس وبر^۱

کارل ماکسیمیلیان امیل وبر (۱۸۶۴-۱۹۲۰م). قدرت را به مثابه‌ی توانایی افراد یا گروه‌ها «برای تحقق بخشیدن به خواسته‌های خود در یک عمل جمعی، حتی برخلاف خواست دیگرانی که در این عمل جمعی شرکت کرده‌اند» تعریف می‌کند (ر.ک: حاجی آقایی و عباسی، ۱۳۸۹: ۲۰۵).

باری هیندس در کتاب خود از این تعریف وبر این گونه استنباط کرده است که قدرت، شانسی و یا بخت تعداد اندکی از انسان‌ها برای تحقق آمال و اراده‌ی خود بر مردم، حتی با وجود مقاومت دیگران است (ر.ک: هیندس، ۱۳۸۰: ۳۱).

کاظمی در کتاب خود درباره‌ی نظریه‌ی وبر چنین می‌گوید:

وبر قدرت را چیزی جدا از سلطه [۱] می‌داند و برای آن تعریفی جداگانه قائل است، وی با تمایز مفهوم قدرت از سلطه، اولی را امکان یا شانسی تلقی می‌کند که فاعل برای تحمیل اراده‌ی خویش بر دیگری، حتی در صورت مقاومت او، داراست. بدین ترتیب قدرت در چهارچوب یک رابطه‌ی نابرابر اجتماعی قرار می‌گیرد. قدرت‌مندان ممکن است اشخاص باشند یا گروه‌ها و در مفهوم

۱. Karl Emil Maximilian Max Weber

گسترده‌تر دولت‌ها. او تفاوت بین قدرت و سلطه را در فلسفه و نهاد مشروعیت آن‌ها جست‌وجو می‌کند. از این دیدگاه عامل قدرت ضرورتاً مشروع، یا تبعیت اجباراً در حکم وظیفه نیست، در حالی که در مورد سلطه، اطاعت علی‌الاصول مبتنی بر پذیرش کسانی است که از فرمان داده شده تبعیت می‌کنند (کاظمی، ۱۳۶۹: ۱۶).

می‌بینیم که **وبر** نگرشی دیگر از قدرت را ارائه می‌دهد، او در این نگرش به طور غیرمستقیم به سلطه توجه دارد، وی در حالی که در ظاهر بین سلطه و قدرت تمایز قائل است در مفهوم و محتوا، قدرت را همان سلطه تعریف می‌کند.

۱-۱-۱-۳ برتراند راسل^۱

برتراند آرتور ویلیام راسل (۱۸۷۲-۱۹۷۰ م.) فیلسوف، منطق‌دان، ریاضی‌دان، مورخ،

جامعه‌شناس و فعال صلح‌طلب بریتانیایی بود که در قرن بیستم می‌زیست.

راسل در تعریف قدرت چنین می‌گوید: قدرت را می‌توان ایجاد آثار و نتایج مورد نظر و دلخواه فرد قدرت طلب تعریف کرد. او در کتاب *خود قدرت: تحلیل اجتماعی جدید* یکی از عبارات صریحی را که قدرت و نیت را به هم ربط می‌دهد، اعلام می‌کند. بر اساس دیدگاه وی تقریباً می‌توان گفت الف در صورتی از ب قدرت‌مندتر است که به آثار و نتایج مورد نظر بیشتری دست یابد در حالی که ب فقط به چند نتیجه‌ی محدود و معدود برسد (ر.ک: آر کلاگ، ۱۳۷۹: ۱۵۴).

در نزد **راسل** قدرت بر پایه‌ی نیت بنا شده است. وی به مفهوم کمی قدرت بیش از هر چیز دیگری نظر دارد، از نظر او مفهوم قدرت مفهومی کمی است، فردی، قدرت بیشتری نسبت به دیگری دارد که کمیت و تعداد نتایجی که منظور داشته بیشتر از دیگری است. این تعریف راسل خالی از ضعف نیست.

او می‌گوید: بدون قدرت دولت فقط درصد بسیار کمی از جمعیت کشورهای متمدن می‌توانند امید زنده ماندن داشته باشند و آن هم با وضعی بسیار رقت‌بار؛ اما از طرف دیگر، دولت باعث

۱. Bertrand Arthur William Russell

نابرابری‌هایی در قدرت می‌شود و کسانی که بیشترین قدرت را دارند، آن را برای پیش بردن مقاصد خود، در برابر مقاصد مردم عادی، به کار می‌برند (ر.ک: کاظمی، ۱۳۶۹: ۴۷).

راسل ضمن این که به لزوم وجود قدرت و نقش اساسی آن در پیشرفت کشور اشاره دارد، قدرت را باعث اختلاف بسیار بین مردم می‌داند که قدرت‌مندان از آن سوءاستفاده می‌کنند تا نتایج دلخواه خود را حاصل نمایند حال آن که بیشتر از مردم دور می‌شوند و این یک‌سونگری باعث اختلاف بین قدرت‌مند و قدرت‌زده می‌شود.

راسل عامل حرکت و پیشرفت جوامع در طول تاریخ را قدرت می‌داند؛ او قدرت را انگیزه و هدفی برای اجتماع تفسیر می‌کند و می‌گوید: «فقط با کشف این رمز که قدرت‌طلبی عامل تعیین‌کننده فعالیت‌های مهم اجتماعی است می‌توان طومار تاریخ تحولات جوامع بشری از باستان تا معاصر را توجیه و تفسیر نمود» (کاظمی، ۱۳۶۹: ۳۰).

مطهرنیا در کتاب خود چنین آورده است:

«مهم‌ترین غرایز و خواست‌های نامحدود بشر، دو حس قدرت‌طلبی و کسب افتخار است. در یک جامعه‌ی متعادل که مثلاً با رژیم سلطنتی به شیوه "دمکراتیک" [۲] اداره می‌شود، معمولاً مقام نخست‌وزیر، قدرتش از افتخارش بیشتر است. در صورتی که مقام سلطنت افتخارش بر قدرتش فزونی دارد. شاید به عنوان یک اصل بتوان گفت که راه کسب افتخار، تحصیل قدرت است و این کیفیت مخصوصاً در مورد افرادی که در امور اجتماعی فعال هستند، صادق است. در حقیقت افتخارطلبی به کلی سبب تعقیب آن اعمالی می‌شود که قدرت‌خواهی ایجاب می‌کند و این دو تمایل در بسیاری از مواقع ممکن است جداگانه یا توأمأ جلوه‌گر شوند» (مطهرنیا، ۱۳۶۸: ۱۲۹).

راسل نیز چنین می‌گوید، هدف اساسی و مقصد اصلی در قاموس اجتماع، کسب قدرت و سیادت است، به همان ترتیب که در علم فیزیک «انرژی» عامل اصلی و مولد اساسی پدیده‌هاست، قدرت‌خواهی و سیادت‌طلبی هم مانند انرژی دارای صور گوناگون است. تمول، ارتش، مهمات

جنگی، قدرت‌های غیرنظامی، قوه‌ی تحمیل بر اعتقادات و بسیاری دیگر از این قبیل، انواع مختلف روش‌های کسب قدرت را تشکیل می‌دهند (ر.ک: همان، ۱۳۶۸: ۱۳۰).

راسل بر این اندیشه است که عدم تساوی قدرت‌ها اجتناب‌ناپذیر می‌باشد و این مشخصه با تکامل هر چه بیشتر آن تشکیلات، نه فقط کم نمی‌شود بلکه زیاده‌تر و شدیدتر نیز می‌گردد، وی می‌افزاید:

قدرت‌طلبی اگرچه یکی از قوی‌ترین تمایلات بشر است، ولی به طور یکنواخت بین آحاد بشر تقسیم و توزیع نگردیده است و در بسیاری از افراد تمایلاتی گوناگون از قبیل تن‌آسایی و گاهی هم میل به تأیید و تسلیم آن را محدود می‌نماید. در روحیه‌ی اشخاص ترسو، غریزه‌ی قدرت‌طلبی و لذت‌خواهی و گاهی هم میل به تأیید و تسلیم آن را محدود می‌کند به عقیده‌ی وی در روحیه‌ی اشخاص ترسو، غریزه‌ی قدرت‌طلبی به صورت تمایل و تسلیم به پیشوای قدرت‌مند تظاهر می‌کند و در نتیجه همیشه میدان افتخار برای سیادت‌جویان شجاع باز می‌ماند (مطهرنیا، ۱۳۶۸: ۱۳۲-۱۳۳).

راسل بر لزوم اطاعت همگان حتی قدرت‌مندان از خداوند تأکید می‌کند و این اطاعت را برای رام شدن قدرت‌مندان سرکش لازم می‌داند:

در تسلیم به خداوند یک نوع آرامش درونی نهفته است، همین احساس آرامش باعث گردیده که حتی بسیاری از فرمان‌روایان سرکش که به وسیله‌ی موجودات زمینی مهار نشده‌اند، برای شفای روح بیمار خود به خدا جلب گردیده و در محراب مذهب به بند کشیده شوند. وی عنوان می‌کند که کلیه‌ی اطاعت‌ها ناشی از ترس است، خواه سرسپردگی به پیشوایان زمینی باشد، خواه تسلیم به احکام آسمانی (راسل، ۱۳۵۱: ۴۹).

۱-۱-۱-۴ فوکو^۱

اکثر اندیشمندان و جامعه‌شناسان سیاسی و ... بخش مهمی از کار خود را به بررسی قدرت اختصاص داده و تعریف‌ها و تحلیل‌های گوناگونی از آن ارائه نموده‌اند. اما بیش از هر کس دیگر، نام

۱. Paul Michel Foucault

پُل میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴ م.) فیلسوف، تاریخ‌دان و متفکر معاصر فرانسوی است که با موضوع قدرت عجین شده است. در این قسمت ما نظر وی را به عنوان یکی از موضوعات اساسی پژوهش‌های او بیان می‌نماییم.

فوکو قدرت را چنین استدلال می‌کند:

«منظورم از کلمه‌ی قدرت شکلی از انقیاد نیست که برخلاف خشونت، به شکل قاعده درآید، و بالاخره منظورم نوعی نظام کلی سلطه نیست که عنصری یا گروهی روی عنصر یا گروه دیگری اعمال می‌کند و نتایجش، با انحرافات پیاپی، از تمامی اندام اجتماع می‌گذرد. در تحلیل قدرت نباید اقتدار دولت، شکل قانون یا وحدت کلی نظام سلطه را به عنوان داده‌های اولیه فرض کرد، این‌ها فقط شکل‌های نهایی قدرت هستند، قدرت بازی‌ایست که از راه نبردها و رودرویی‌های بی‌وقفه این نیروها را تبدیل، تقویت یا واژگون می‌کند تا بتواند زنجیر یا نظامی تشکیل دهد» (آر کَلگ، ۱۳۷۹: ۲۵).

از دید وی، قدرت شبکه‌ای است که همه در آن گرفتارند. افراد، مالک یا کارگزار قدرت نیستند، بلکه مجری‌اند. حقایق و خواست‌ها از اثرات قدرت هستند. فرد، هم محصول قدرت و هم وسیله‌ای برای تشخیص و تبلور آن است. برای شناخت تاکتیک و تکنیک‌های قدرت باید از سطح فرد شروع کرد (ر.ک: آر کَلگ، ۱۳۷۹: ۲۸).

کانون بحث فوکو، بیش از همه در انتقاد از باور کسانی است که قدرت را چیزی در تملک یک نهاد یا گروهی از افراد می‌دانند یا معتقدند که قدرت تنها با سرکوب و تحدید سر و کار دارد. اغلب تصوّر می‌کنند که قدرت چیزی نیست جز سرکوب ضعیف به دست قوی؛ تلاش فوکو این است که این نگرش را تغییر دهد و ما را وادارد که هنگام تفکر در باب قدرت به این نکته بیندیشیم که قدرت چگونه در بطن روابط روزمره میان افراد و نهادها وارد عمل شود. او به جای آن که قدرت را صرفاً به شیوه‌ای سلبی و منفی، به عنوان چیزی محدودکننده و سرکوب‌گر بنگرد، اقدامات سرکوب‌گرانه را حتّی در محدودکننده‌ترین حالت خود، در واقع مولّد می‌داند.

میلز می‌نویسد:

«قدرت در نظر فوکو آن چیزی نیست که بر دیگری تحمیل می‌شود، بلکه شبکه‌ای از روابط است که در سرتاسر جامعه جریان دارد؛ بنابراین، در حوزه‌ی نظریه‌ی پسا استعماری^۱ [۳]، دیگر نباید استعمارگری را نوعی تحمیل روابط قدرت بر یک جمعیت بومی منفعل تصور کرد؛ می‌توان گفت استعمارگری نوعی اعمال قدرت است از راه خشونت و تجاوز، نیز از راه تولید دانش و اطلاعات، یا از طریق تصرف بسیار شکننده یک قلمرو دیگر، که پیوسته مورد چالش قرار می‌گیرد و پیوسته نیاز دارد که از خود در برابر مخالفت‌ها به دفاع برخیزد. شاید آنچه عمیق‌ترین تأثیر را بر اندیشه‌ی سیاسی داشته است همین نوع تحلیل از قدرت باشد» (ر.ک: میلز، ۱۳۷۹: ۵۹-۵۶).

وی مایل است قدرت را نه به عنوان دارایی، بلکه به عنوان نوعی راهبرد به شمار آورد؛ یعنی به عنوان کاری که کسی در بستری خاص انجام می‌دهد. قدرت را باید چیزی دانست که لازم است پیوسته به اجرا در آید، نه چیزی که صرفاً به چنگش می‌توان آورد. در واقع فوکو استدلال می‌کند که قدرت مجموعه روابطی است که در سرتاسر جامعه گسترده است، نه این که صرفاً در نهادهای خاصی چون دولت یا حکومت جای گرفته باشد (ر.ک: همان، ۱۳۷۹: ۶۲).

فوکو قدرت را هم‌چون وسیله و یا ثروتی در دست افراد نمی‌داند، بلکه وی قدرت را وسیله‌ای برای پیشرفت می‌داند به شرط آن‌که به درستی به دست آورد و به‌جا از آن استفاده کرد. از دید او، قدرت مفهومی عام و فراگیر است که در همه جا حضور دارد و در تمام شرایط ردّ پایش را می‌توان یافت. «روابط قدرت چه بسا در میان پنهان‌ترین چیزهای پیکره اجتماع حضور داشته باشند. بر ما است که پنهان‌ترین چیزهایی را که در روابط قدرت جریان دارد بکاویم؛ ریشه‌های آن‌ها را در زیر بناهای اقتصادی بجوئیم؛ ردّ آن‌ها را نه تنها در قالب شکل‌های حکومتی، بلکه در هیأت شکل‌های درون حکومتی یا پیراحکومتی نیز دنبال کنیم و آن‌ها را در نقش مادی‌شان کشف کنیم» (میلز، ۱۳۷۹: ۶۳).

۱. Postcolonialism